



- بمناسبت اول ماه مه روز جهانی کارگر! صفحه ۲
- از جلوی مجلس، تا میدان تحریر اعتراض کارگری در ایران صفحه ۳
- کارگران جز توهماتشان، چیز دیگری ندارند که از دست بدهند! صفحه ۸

طنز

عمامه ها در کساد! صفحه ۷

صنعتی به نام بیکاری!

صفحه ۵

آنکه باد میکارد. طوفان درو میکند

به مناسبت اول مه

فقر بیشتر از عصیان، فردگرایی را دامن میزند. بیکاری و پیامدهایش زندگی را به جهنم تبدیل کرده است. عصیان کارگر علیه بیکاری میبایست در ساختمان به آتش کشیده شده اداره کار رها بشود، در عوض کارگران با انواع تفرقه در میان صفوف خود تاوان مضاعفی را میپردازند. امید بستن به شورش گرسنگان و بینوایان و مظلومان علیه این اوضاع به درد هر کس و با هر افق و منافعی بخورد، مطلقاً ربطی به مشغله ها و امید و بیم رهبران کارگری نمیتواند داشته باشد. میبایست طوفان که بجای خود آتشفشان طبقه کارگر دودمان نظام حاکم را تا حال نه یک بار بلکه صدبار در هم پیچیده بود. مگر تا کجا میشود با نان و دستمزد و حرمت و امنیت شغلی کارگر بازی کرد؟ مگر چند نسل از این طبقه را میشود

در قعر بیحقوقی و فقر به تباهی کشاند و در مقابل از قبل کارش آسمانخراشها و پالایشگاهها ساخت، تولید عظیم را برپا کرد و از سود حاصله یک خیل از انگلترین و پست فطرتان را به نان و نوا و ثروت رساند؟ اینبار و چند بار دیگر باید در آستانه اول مه از قوانین ضدکارگری تازه تر و از طرف دیگر باید از صفوف همچنان پراکنده و ضعیف کارگران گفت. طوفان همچنان پیدا نیست.

در قعر بیحقوقی و فقر به تباهی کشاند و در مقابل از قبل کارش آسمانخراشها و پالایشگاهها ساخت، تولید عظیم را برپا کرد و از سود حاصله یک خیل از انگلترین و پست فطرتان را به نان و نوا و ثروت رساند؟ اینبار و چند بار دیگر باید در آستانه اول مه از قوانین ضدکارگری تازه تر و از طرف دیگر باید از صفوف همچنان پراکنده و ضعیف کارگران گفت. طوفان همچنان پیدا نیست.

سرمایه و حکومتش و از جمله نوع ایرانی آن برای نارضایتی صرف کارگر تره خرد نمیکند. کارگر آزاد است مشتهای خود را در جیبهایشان گره کند، کارگر حق دارد برای نفرین بر سرنوشت خود از معابر عمومی استفاده کند، کارگر آزاد است در تنهایی خود کمونیست و آگاه شود، آرزوی دنیای بهتر کند. کابوس اینها و سرزمین ممنوعه آنجا آغاز میشود که کارگران خشتهای اتحاد و همسرنوشتی را روی هم میچینند

میپسند؟ این چه وزیر کاری است که از شرکت در اجتماع کارگران پتروشیمی از روبرو شدن در مقابل نمایندگان اعتصابیون فراری است؟ خودشان را مسخره کرده اند که تشکیلات سراسری کارگری شان با همه ابواب جمعی بسیجیان و "پیش کسوتان" چاقوکش جرات برگزاری یک تجمع خیابانی کارگری را بخود نمیدهند؟ این چه قانون، چه نظم، چه مشروعیت، چه ترس و ارعابی است که با سه دقیقه سخنرانی یک رهبر طبقه کارگری دود میشود و هوا میرود؟ مگر هفتاد درصد آرا انتخابات را ندارند؟ مگر رئیس جمهورشان محبوب کارگران نیست؟ پس ترس از آزاد گذاشتن دست این بندگان زحمتکش برای یک اتحادیه فکسنی چیست؟

سرمایه و حکومتش و از جمله نوع ایرانی آن برای نارضایتی صرف کارگر تره خرد نمیکند. کارگر آزاد است مشتهای خود را در جیبهایشان گره کند، کارگر حق دارد برای نفرین بر سرنوشت خود از معابر عمومی استفاده کند، کارگر آزاد است در تنهایی خود کمونیست و آگاه شود، آرزوی دنیای بهتر کند. کابوس اینها و سرزمین ممنوعه آنجا آغاز میشود که کارگران خشتهای اتحاد و همسرنوشتی را روی هم میچینند. چه میشد اگر کارگران در کارخانه و محلات قدرت نهفته در اتحاد را باور میداشتند؟ چه میشد کارگران مشتکی که از سر استیصال در تنهایی بدیوار میکوبیدند را در جمع همفکری و اتحاد با همسایه

تاریخچه کشمکشهای طبقه کارگر با حکومت سرمایه و از جمله در فاصله یکساله از اول ماه گذشته صد البته مملو از تشنج و عصیان است. کارگرانی که کارد به استخوانشان رسیده است، کارگرانی که از زورگویی و پایمال شده حقوق برحقه خود جانشان به لب رسیده است، کارگرانی که در زیر بار حسرتها دیگر هیچ خدایی را بنده نمانده اند؛ این دسته از کارگران و تجمعات و اعتصابات آنها کم نبوده است. این کشمکشها از عزیزترین و پربهاترین رویدادهای آن جامعه هستند. هر اعتصاب سرپلی به سوی کار آگاهانه چند رهبر آگاه و شجاع است؛ و هر حرکت حق طلبانه بارقه اعتماد و همبستگی و شناخت منافع مستقل در صفوف طبقه کارگر ایران را نوید میدهد. اگر غیر از این بود جای تعجب داشت. بیشتر از صد سال از قدمت اولین شبنامه های این طبقه میگذرد، یک انقلاب بزرگ و تجارب گرانبها هنوز در مشغله های او زنده است، شرایط پایه ای تولیدی و اجتماعی او را به سمت اتحاد و اقدام دست جمعی میبرد.

سرمایه داران و حکومتشان در ترس خود از طبقه کارگر هزار بار حق دارند. نگرانیشان از هر تک اعتصاب و بیمشان از تبدیل آنها به موج اعتصابات و شورشهای غیر قابل کنترل کاملاً بجاست. اما این چشم انداز بسختی میتواند موجب دلخوشی فعالین رهایی طبقه کارگر باشد. این فعالین شاهدند که

اگر قرار بود
نارضایتی و فشم
راه بجایی باز کند
میبایست
طوفان که بجای
خود آتشفشان
طبقه کارگر
دودمان نظام
حاکم را تا مال
نه یک بار بلکه
صدبار در هم
پیچیده بود.



ها، تامین مسکن عمومی را تعیین تکلیف میکرد. این شبکه کارگری و تصمیماتش و موقعیت اجتماعی اش برای خود و برای جامعه بدون یک همه پرسی، و بدون تایید هیچ مرجع آسمانی، طبیعی و پذیرفته شده بود.

هر روز و اول ماه مه موقعیتی است که کارگر به خود، به همکار و به هم طبقه ای خود بمثابة یک مدعی انقلاب و حکومت کارگری بنگرد. **نطفه های انقلاب قبلی را همین کارگران بستند، انقلاب بعدی اقدامات ناتمام طبقه کارگر را به پایان خواهد رساند، انقلابی که بر سر در کارخانه ها و سردر ستاد شوراهای کارگزارانش عبارتی نقش بسته است: اینبار اسلحه های خود را به احداثی تحویل نخواهیم داد!**

عصیانها نقش قابل اعتنایی در روندهای پر شتاب سیاسی ایران ندارند. این امر اتحاد و آگاهی طبقاتی کارگران است که هر گونه امید به تغییر را رقم میزند. در غیر اینصورت دنیا روی همین پاشنه خواهد چرخید. به کمتر از یک انقلاب کارگری، به کمتر از در هم پیچیدن کل این نظام طبقاتی نباید رضایت داد. دستاوردهای کوچک هم حتی در گرو زنده کردن افق چنین انقلابی است.

ادامه آنکه باد میکارد،

همسرنوشت خویش برای گل گرفتن دهان یاهو گوی کارفرما بکار میگرفتند؛ چه میشد اگر کارگران با رجوع به گنجینه تجارب کارگری بجای امید به وعده های صد من یک غاز دولت برای سد بستن در مقابل گرانی و فقر انواع صندوقها و تعاونیها را تجربه میکردند؛ چه میشد اگر به حکم مقدس طبقاتی به هر دلیل و بهانه ای دست جمعی دست به اقدام میزدند؛ چه میشد اگر دستگیری هر رهبر کارگری و یا اخراج هر همکار موجبی برای تشکیل یک صندوق و یا یک کمیته رسیدگی به وضعیت خانواده مربوطه میگردد؛ چه میشد اگر هر گونه مرز جنسی، ملی و مذهبی برای تشکل و اتحاد کارگری ممنوع میبود ...

برای سرمایه داران و جمهوری اسلامیشان در آن جامعه این "چه میشد" ها نه یک کابوس بلکه یک تهدید جدی و واقعی است. دهها بنگاه پژوهشی آنها تجربه سی سال پیش کارگری ایران در بهبوه انقلاب و سالهای بعد از آنرا زیر و رو میکنند تا درس بگیرند. معما اینست که چگونه تحرکات و اعتصابات کارگری در عرض چند ماه طبقه کارگر متشکل در هزاران هزار کمیته و تشکل را جلوی صحنه راند که نه فقط قانون کار بلکه سرنوشت قیام، تکلیف حکومت نظامی، مالکیت کارخانه

از جلوی مجلس تا

میدان تحریر اعتراض کارگری در ایران

شکم گرسنه، کرایه خانه پرداخت نشده، خجل ماندن پیشروی بقال سر کوچه و فراش مدرسه جان کارگران را به لب رسانده. خدا هم جلو دارکارگران نیست. تعداد هرچه بیشتری از کارگران دانشان، بغضشان، خشمشان را به خیابانها میکشانند. در همین مدت کوتاه در مقابل اداره کار، وزارت صنایع و معادن، مقابل دفتر امام و از جمله خیابان انقلاب محل اجتماعات اعتراضی کارگران بوده است. در همه موارد اعتراضات کارگری اول از همه کلانتری و ماموران و جناب سروانها هستند که سروکله شان پیدا میشود. اما این نیروها بدون تحریک کارگران از دور و نزدیک خود را مشغول عدم دخالت رهگذران میکنند.

جنبه اصلی در این است که نماینده مجلس طرف حساب کارگران ظاهر میگردد. وارد دعوا میشود. قول میدهد. تکلیف تعیین میکند. از کارفرما خبری نیست، از مقامات دولتی خبری نیست، ولی جناب نماینده با کمی حوصله و نصیحت و چرب زبانی سر و ته اعتصاب را هم میاورد. و کارگر خشم و بغضش را زیر بغلش میزند و دست خالی، دنبال یکی دو هفته دیگر از سرواندن کلاشانه، اعتصابش را به پایان میرساند. این داستان و سرنوشت بخش مهمی از اعتراضات کارگری دارد میشود. طنز تلخ این داستان در اینست که این تسلیم و سرودانده شدن متناسب با موازنه نیروی کارگر و موقعیت این طبقه نیست. کار از استثمار گذشته. خیلی وقت است گذشته. مقولات خط فقر و حداقل زندگی شهروندان خیلی وقت است رسماً باطل است. حق

در تجمع اعتراضی کارگران کارخانه پتروشیمی اصفهان جلوی ساختمان مجلس شورای اسلامی؛ بخش اصلی از اجتماع سه ساعته اعتراضی کارگران صرف انتظار و اصرار برای ملاقات با نماینده مجلس گردید. تجمع کارگران این کارخانه بر علیه خصوصی سازی و اخراج بود و این تنها یکی از سلسله اجتماعات و اعتراضات در عرض مدت کوتاه است که از طرف کارگران صورت میگرفت. تکلیف کارگران و طلب و اعتراض آنها را کسی از میان مسولان کارخانه و دولت نیست که روشن کند. در مقابل اجتماع و حق طلبی کارگران همه فراری اند. اما در این میان نمایندگان مجلس یک استثنا هستند. اینجا حداقل شانس هست که بتوان کسی را دید. علارغم ممنوعیت قانونی اعتصاب که طبعاً نمایندگان مجلس از هر کس بیشتر به آن واقف است، علارغم ترافیک سنگین در این جاده پر رفت و آمد؛ اما این سه ساعت "گفتگو" با خیر و خوشی و طیب خاطر گذشت و به پایان رسید: کارگران رضایت دادند که منتظر اقدامات مقامات بمانند. کارگران پتروشیمی جای خود را به اجتماع کارگران برق دادند و در حال دست تکان دادن برای مامورین انتظامی و دیگر معترضین محل را ترک کردند.

تعداد کارخانه ها با منتهای هرچه طولانی تر از دستمزدهای پرداخت نشده بدون وقفه افزایش پیدا میکند. در مقابل بلاتکلیفی و جواب سربالای کارفرماها و دوایر دولتی، اعتراضات کارگری هم اشکال رادیکالتری بخود میگیرد. حنای "صبر و تحمل و التماس" از طرف شوراهای اسلامی کارخانه رنگش را باخته.

عصیانها.

نقش قابل

اعتنایی در

روندهای پر

شتاب

سیاسی ایران

ندارند. این

امر اتماد و

آگاهی

طبقاتی

کارگران است

که هر گونه

امید به تغییر

را (رقم میزند).



حیات زحمتکش جامعه را از او سلب کرده اند. کارد به استخوانها رسیده. کسی جلودار اعتراض کارگر نمیتواند باشد. خواستهای کارگران سمپاتی عمومی جامعه را با خود دارد. عصیان و خروش و انفجار، هر آن و هر زمان، جزو محاسبات علنی حکومتیهاست. حکومتیهایی که سر سوزنی اعتماد و دلخوشی به آنها نمیشود سراغ گرفت. بوی نفرت و انتقام است که در کارخانه ها موج میزند. اما با اینحال، هر کس و ناکس مربوط و نامربوطی کارگر را وسط اعتراضاتش میتواند دست از پا دراز تر به عقب براند.

هر چه هست پرونده اجتماع در مقابل مجلس بزودی بسته خواهد شد. احداث دیوار بدور مجلس را شاید بتوان پایان یک دوره نامید. یازده سال پیش احداث مکان ویژه در مقابل درب ورودی مجلس جزو پروژه "ایجاد خانه مردم" و "پیوند میان مستضعفان و نظام" و در واقع سردواندن اعتراضات اساسا کارگری، مورد توافق دولت و مجلس و بخصوص فرمانده انتظامی تهران بزرگ بود. امروز دیگر حوصله همگی سرآمده است. دیگر نیازی به سردواندن باقی نمانده است. حرکات اعتراضی کارگری جلوی مجلس "ندان" ندارد. گاز نمیگیرد و کک نظام نمیگذرد!

طبقه کارگر ایران دارد تاوان ناآمادگی خود را میدهد. این تاوان ناآمادگی و پراکندگی رهبران کارگری و عدم انسجام و دسترسی آنها به حزب سیاسی خودشان است که روی سر اعتراضات کارگری، و روی سر اعتراضاتی که خود این رهبران با خون جگر شکل میدهند، خراب میشود. جناب

نماینده بجای هو شدن، بجای دلق شدن توسط کارگران از پیش آماده، دست بر قضا گوش شنوا برای چرندیات "رابطه دینداری و مدیریت صنعتی" پیدا میکند؟ موج کارگرانی اعتصابی که در طول این دو سه ساعت میبایست میان عابرین، در میان کارگران کارخانه همسایه ولوله ای از همدردی و همبستگی بپا کنند، توسط سرکار خرمردند جمع میشوند تا موعظه "صبوری" را دوباره مرور کنند! ششم

در این میان سوال اساسی اینست که گام بعدی چه خواهد بود؟ جنبش کارگری با کوه سنگینی از فشارها، مخاطرات و مطالبات پایه ای دیگر اجازه ندارد سرمایه مبارزاتی خود را به امید "گوش شنوا برای درد دلها از جفاکاری مسئولان" به هدر دهد. تلخ ترین جنبه این تجمعات در اینست که در طول این چند سال اخیر نه فقط دسته های کوچک از کارگران اخراجی از کارگاههای کوچک

اعتراضات کارگری باید از این سیکل معیوب، از اعتراضات مداوم و بیوقفه و در عین حال بدون دستاورد بیرون بیاید. حجم اعتراضات، دامنه آنها، شرکت کارگران، اشکال ان مدام بزرگتر و رادیکالتر میشود اما هنوز هم "پراکنده" است و در این پراکندگی در جا میزند. دردی مشترک، خواستهایی مشابه از دهها هزار دهان فریاد زده میشود اما سال بعد از سال هنوز هم به همان اندازه تحقق آنها دور از دسترس بنظر میاید.

ورشکسته، بلکه هر چه بیشتر، کارگران مراکز بزرگ صنعتی ره به ناکجا آباد مجلس گم کرده اند. حجم این اعتراضات و قدرت نهفته در آنها میتواندست از این محل یک میدان تحریر بسازد.

ار دبیشت ماه کارگرانی که بعداز اعتصاب چند ساعته باید راهی مجمع عمومیشان شوند که نقشه ها و اقدامات خود را به ارزیابی بگذارند و قدم های بعدی را رقم بزنند؛ راهی خانه شدند. کسی نه به جناب نماینده، نه به وعده ها و نه به هیچ مرجع دیگری امیدی و اعتمادی و دلخوشی ندارد. ولی عجالتا یکبار دیگر، تا دفعه بعد - فقط چند روز دیگر - که خونس به جوش میاید؛ راه خانه را در پیش میگیرد.

نا گفته پیداست که میان میدان تحریر قاهره و ساختمان مجلس تهران، فاصله زیاد سیاسی وجود دارد. زحمتکش و انقلابی میدان تحریر نه برای "گفتگو" و یا برای "بگوش رساندن ظلم"، بلکه برای تعیین تکلیف گرد آمده بودند. راهی که طبقه کارگر در تعمیق مبارزه به سمت جلو انتخاب خواهد کرد، را طبعاً کسی از قبل نمیتواند تعیین کند. اینرا باید منتظر ماند و دید. هر چه هست نیاز به چنین تحولی بطرز دردناکی از در و دیوار مینبارد.

اعتراضات کارگری باید از این سیکل معیوب، از اعتراضات مداوم و بیوقفه و در عین حال بدون دستاورد بیرون بیاید. حجم اعتراضات، دامنه آنها، شرکت کارگران، اشکال ان مدام بزرگتر و رادیکالتر میشود اما هنوز هم "پراکنده" است و در این پراکندگی در جا میزند. دردی مشترک، خواستهایی مشابه از دهها هزار دهان فریاد زده میشود اما سال بعد از سال هنوز هم به همان اندازه تحقق آنها دور از دسترس بنظر میاید. در این رهگذر پشم و پیلی رژیم و جاسوس و حراستش ریخته شده، و این تا حد زیادی مدیون شهامتها و بصیرت و اعتراضات کارگران آن جامعه است؛ اما کارگر تواناییهای متناسب را جلوی صحنه نمیراند. این يك واقعیت نامتناسب و دردناك جامعه ایران است. جان بدر بردن جمهوری اسلامی از دست اعتراض و نفرت عمومی عامه مردم را هم به آن اضافه کنید؛ بعضی ها اینرا يك معمای سیاسی مینامند. شما هر چه دلتان میخواهد آنرا نام گذاری کنید. اما هیچ کس به اندازه خود سران جمهوری اسلامی از سر سلامت رژیمشان از پس هر پیچی که پشت سر میگذارند، حیرت زده نیستند.

طبقه کارگر

ایران دارد تاوان

ناآمادگی خود را

میدهد. این

تاوان ناآمادگی

و پراکندگی

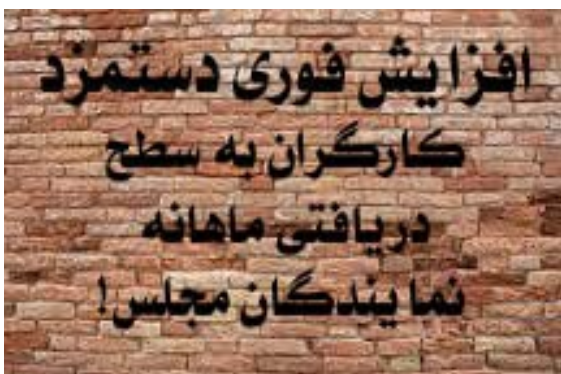
رهبران کارگری و

عدم انسجام و

دسترسی آنها به

مذب سیاسی

فودشان است



صنعتی بنام بیکاری

ایران و دولت حاکم بر آن نمونه گویایی از بیکاری و بهره برداری از آن در یک جامعه کاپیتالیستی دنیای امروز است. دولتی که با شتاب خیره کننده ای شعارهای مستضعف پناهی را از خود تکاند و با چنگ و دندان خود را به صف اول بهره کشی از بیکاران رسانده است.

بیکاری، یک معضل قدیمی و سوالات تازه

ارتش بیکاران بعنوان یک ستون اصلی استعمار طبقه کارگر، حکم بدیهی مارکسیسم، علم مبارزه طبقاتی کارگر، شناخته شده است. بیکاری ابزار شناخته شده کارفرما برای ایجاد ترس در صفوف شاغلین است. از طرف دیگر رشد تکنیک و بکارگیری هر چه بیشتر ماشین آلات پیچیده تر نیاز، کارفرما به کارگران را کاهش می دهد. حجم مقدار معینی از کالا به کارگر کمتری نیاز خواهد داشت و مابقی کارگران به صف بیکاران اضافه میشوند. با رشد تولید و تکنیک، ارتش بیکاران هر چه بزرگتر میگردد. بازار جهانی و دسترسی سرمایه به کارگران هر چه ارزانتر و اینبار در پهنه جهانی دامنه بیکاری را تشدید میکند. در طی پنجاه سال اخیر در سرعتی باور نکردنی قدرت تولیدی بشر افزایش پیدا کرده است. بارآوری کار سر به آسمان زده و تولید کالاها با هزینه بسیار کمتری برای سرمایه داران ممکن شده است.

جهان ما بیش از هر زمان دیگر ثروتمند و در تامین نیاز انسانها توانا است. از طرف دیگر، بیش از هر زمان دیگر، کار کارگر بعنوان موتور اصلی تولید بطور کلی و سرمنشاء سود بطور اخص خود را نمایان کرده است. یک مقایسه ساده میان حجم تولید و نقش کارگران و سودهای حاصله میبایست کافی باشد تا حق طلبی کارگر دنیا را روی سر خود بگذارد: سهم من کجاست؟ بارقه های یک قطب کارگری قدرتمند در سطح جهانی میبایست کافی باشد تا این بارآوری را به ساعات کار کمتر و امنیت شغلی کارگری ترجمه کند و آنرا به کرسی بنشانند. اما اینطور نیست.

دنیای امروز ما در هر لحظه هزار بار صحت جوهره مارکسیسم را فریاد می زند که صرف کار و کار هر چه بیشتر کارگر سرمایه دار را ثروتمندتر و قوی تر میسازد و در عین حال در هر قدم زنجیرهای بردگی محض را بر گردن خود او محکمتر میسازد. در اوج خلاقیت تکنیکی، در جنون تولید و در افسانه های ثروت، همزمان، طبقه کارگر بمراتب بیشتر کار میکند، تشابه میان کار با بردگی و جان کندن بیشتر از هر وقت دیگر است، فقر و تباهی های اجتماعی بیشتر از هر وقت دیگر از طبقه کارگر قربانی میگردد؛ و حرمت طبقاتی کارگر بیش از هر وقت دیگر پایمال میگردد. مساله بیکاری شاه کلید بورژوازی برای تحمیل این عقب نشینی بزرگ به طبقه کارگر است. یک آلت رناتیو مبارزاتی روشن از جانب طبقه کارگر علیه بیکاری میتواند ورق را برگرداند. شناخت روشن از سیاستها و برگهای اصلی سرمایه داران بر علیه کارگران در زمینه بیکاری، و آگاهی از چگونگی پاسخ کارگری به آن مبرمترین گره گاه تغییر توازن قوای موجود به نفع طبقه کارگر

زمانی بود که بیکاری یک پدیده منفی معرفی میشد. دولتها، خود سرمایه داران و مدافعان و خدمتگزاران رنگارنگ کاپیتالیسم بیکاری را پدیده ای ناخواسته و منفی قلمداد میکردند. برای مقابله با عواقب بیکاری و یا تخفیف آن وعده داده میشد، و درب انیستیتوها بر روی نوابی که "راه حل" برای این بلیه بیابند؛ چهار طاق باز بود. امروز اما بیکاری پدیده دیگری است. امروز بیکاری دیگر "ایراد" بحساب نمیاید. دولتها در مقابل آن شانه بالا میاندازند. بیکاری و عواقب مخرب ناشی از آن "طبیعی" به حساب میایند. امروز سیاست بازار کار هیچ ربطی به اشتغال کارگران ندارد. دقیقاً برعکس، همه ابزارهای اجرایی دولت در جهت بیکار ساختن کارگران، بیکار نگه داشتن کارگران و سپس بکارگیری تقریباً مجانی همان کارگران در لباس بیکار صرف میشود.

یک بیکاری دو رمقی پایدار جزو داده های مشترک کارکرد سرمایه در دنیای امروز بحساب میاید. بر متن بیکاری بین المللی یکی پس از دیگری دولتها و نمایندگان فکری و سیاسی نقش کاملاً متفاوتی را به خود گرفته اند. بحث بر سر اشتغال جای خود را به سازماندهی بیکاری داده است. چگونه میتوان به بهترین وجه بیکاران را در خدمت تولید بکار گرفت؟ در پاسخ به این سوال یک سرفصل تازه در مباحث اقتصاد سیاسی گشوده شده است. دولتها یکی پس از دیگری به صحنه وارد میشوند و شانس خود برای نوآوری در اعمال تضییقات به کارگران را به آزمایش میگذارند.

کار بعنوان حق هر فرد جامعه، بیمه بیکاری بعنوان حق حیات شهروندان جامعه در مقابل کارکرد سوجدویانه سرمایه، دستاورد دو قرن مبارزات کارگری است. در غیاب حق طلبی کارگری که سرمایه را افسار کند کل جامعه جهانی، از اسپانیا تا ایران، از کراچی تا نیویورک، به یک گنداب تبدیل شده است. سنگ روی سنگ بند نیست. دولتی که بنا به قاعده قرار بود مافوق طبقات ظاهر شود، چیزی از غلام حلقه بگوش سرمایه داران کم ندارد. قانون اساسی بورژوازی که قرار بود ظاهر آزادی احاد جامعه را تداعی کند، هر روز برای وادار کردن افراد به کار مجانی برای کارفرماها حک و اصلاح میشود. قرار بود جامعه بورژوازی توسط بوروکراتها و بر اساس حقوق برابر شهروندان اداره بشود، بیابید بازیهای علنی با بهره بانکی و ضریب مالیاتها و قوانین ویژه برای ثروتمندان تا حقوقها و امتیازات صاحب منصبان و اختلاسها را در کنار هم قرار بدهید. قرار بود احترام به شهروندان سنگ زیر بنای جامعه متمدن بورژوازی باشد. امروز طبقه حاکم لمپن ترین فرزندان خود را به صدر امور میراند تا با سخیف ترین کلمات میلیونها شهروند شریف جامعه را دست جمعی به تنبلی و سوء استفاده از خزانه دولتی متهم سازند.

مساله

بیکاری شاه

کلید بورژوازی

برای تممیل

این عقب

نشینی بزرگ به

طبقه کارگر

است. یک

آلت رناتیو

مبارزاتی روشن

از جانب طبقه

کارگر علیه

بیکاری میتواند

ورق را برگرداند.

ادامه صنعت بیکاری

است. سوال اینست که کدام بیکاری و کدام پاسخ؟

صنعت بیکاری

و دستمزد و شرایط کار ساکت است. با جمع آوری یک ارتش چند میلیونی از انسانهای تحت فشار زیر نگین محترم وزارت کار و حراج نیروی کار مجانی و بدون قید و شرط؛ پر واضح است که آب از لوجه کارفرمایان سرازیر میگردد.

علازم تفاوتها اما سیاست دولتهای مختلف مخرج مشترکهای مهمی را شامل میشود.

توحش دولتی در تعیین شرایط کار: شرایط کاری از دستمزدها تا ساعات کار و حق شکایت، همگی از یک شرایط حکومت نظامی اقتباس شده است. اینجا جایی است که رد پای هیچ مقررات و یا تشکل کارگری پیدا نیست. کارگر نه بطور مستقیم بلکه از طریق قیم اداره کار با کارفرما طرف حساب است.

بیکاری بمثابة یک جرم: محل و وظایف شغلی بر اساس نیازها و مصلحتهای کارفرما تعیین شده و کارگر بیکار در مقابل آلترناتیوهای معین مجبور به انتخاب است. عدم قبول شرایط دیکته شده اداره کار یک ترمد بحساب آمده و خود شخص بیکار مسئول عواقب آنست.

کار، بله - اشتغال، هرگز: یافتن کار برای کارگران بیکار توسط دفاتر کاریابی چیزی جز ترکیبی از دوره های موقت کار و آموزش نیست که پیچیده در مضحکترین توجیهات، شخص بیکار را از اشتغال، بمعنای شمول یک قرارداد کار با همان حمایتهای نازل پیش بینی شده در قانون دور نگه دارد.

بیمه بیکاری و حمایتهای مالی مشروط: بیمه بیکاری، بیمه ای که کارگر سالها کار و با پرداخت هزینه ماهانه، بعنوان حفاظ در روز مبادای بیکاری روی هم اندوخته است، برعکس، به عامل گرو کشی برای وادار

ساختن کارگر به کار جدید مبدل میشود. اگر تا دیروز میشد یقه دولت را بخاطر بیمه بیکاری و یا چشم پوشی از تامین زندگی مردم زحمتکش گرفت، در یک چشم بهم زدن همان دولت با چوب دستی "برنامه کارآفرینی" شهروندان را قانونا به گرسنگی محکوم میسازد.

کار بعنوان حق هر فرد جامعه، بیمه بیکاری بعنوان حق حیات شهروندان جامعه در مقابل کارکرد سودجویانه سرمایه، دستاورد دو قرن مبارزات کارگری است. در غیاب حق طلبی کارگری که سرمایه را افسار کند کل جامعه جهانی، از اسپانیا تا ایران، از کراچی تا نیویورک، به یک گنداب تبدیل شده است.

پاشنه آشیل

گفته میشود بیکاری پاشنه آشیل سرمایه داری است. بیکاری بحران و نارضایتی و دردسر درست میکند. موی دماغ دولتها است. یقه مبلغین این احکام را باید بخاطر کلاشی و یا فرط حماقت، محکم گرفت. کلاشی، به خاطر دامن زدن به این توهم که گویا بیکاری یک عارضه است، موقت است، درمان شدنی است، روزگار بهتر و بدون بیکار را میشود از این سیستم انتظار داشت. در نقطه مقابل، آیا صرف وجود توهم و امید به حل مساله بیکاری در میان صفوف کارگران را جز اوج ناآگاهی و حماقت چه میشود نام نهاد؟ حقیقت این است که بیکاری پاشنه آشیل کارگران است. با بریده شدن دست کارگر

مدت زمان طولانی چگونگی دخالت دولت در مناسبات میان کارگر و سرمایه داران اردوگاههای مختلفی را در اقتصاد جهانی شکل میداد. در پروسه پایان جنگ سرد، سیاستهای سوسیال دمکراتیک و دولت رفاه در قالب "اشتغال کامل از طریق پروژه های دولتی" و بیمه های بیکاری؛ و سیاست سوبسیدها در کشورهای جهان سومی به کنار گذاشته شد. بجای آن اقتصاد آزاد، تعیین نرخ دستمزد کارگران بر اساس منطق عرضه و تقاضا طول عمر بسیار کوتاهی یافت. امروز در سطح جهانی با دخالت مستقیم دولت در رابطه میان کار و سرمایه روبرو هستیم. دولت بنا به تعریف در جامعه بورژوازی دستگاه اعمال شرایط کار مزدی، حفظ مالکیت خصوصی و تضمین سود و مشروعیت بخشیدن به مناسبات موجود است. و برای اینکار از زندان و پلیس تا دستگاههای تبلیغی را در اختیار دارد. در کشمکش امروز و در عرصه بیکاری، از یک طرف، با اعمال تسهیلات قانونی دست کارفرما در بیرون ریختن کارگران مازاد در تغییر ساختار مراکز تولیدی و کسب سود بیشتر باز گذاشته شده است؛ و از طرف دیگر دولت و دستگاه قانونگذاری آستین ها را بالا زده و در چهارچوب "کاریابی برای بیکاران" نیروی کار کارگر را عملا و در بسیاری موارد اجبارا، به قیمت مساوی صفر به بیگاری وامیدارند.

بیست سال پیشتر "رشد اقتصادی بدون اشتغال" زنگ خطر متخصصان اقتصادی در استقبال از دوره سخت در راه بود. دوره ای که مراکز تولیدی در مسیر تغییر ساختار، تعداد هر چه بیشتری از نیروی کار را به خیابانها خواهند ریخت. این

پرچمی برای پیشگیری از هر گونه انتظار بهبود شرایط کار برای کارگران بود. بیست سال بعدتر، سازمان دهی استثمار موثر میلیونها بیکار، خود سرمنشا نوع جدیدی از سرمایه شده است. هنر دولتها و وزارت کارشان در این است که چگونه این صنعت تازه را پرسود بچرخانند.

هنر خلق "شغل" از هیچ و پوچ!

وقتی وزارت کار با انکار بیکاری در ایران اعلام میدارد یک تا دو میلیون فرصت شغلی خالی وجود دارد، باید این ادعا را جدی گرفت. همین وزارتخانه با نسبت دادن تنبلی و علافی و سوء استفاده به بیکاران، خواهان بکارگیری اجباری جویندگان کار است. اما وزارتخانه ترجیحا در مورد محتوای شغل مدنظر

دولت و

دستگاه

قانونگذاری

آستین ها را بالا

زده و در

چهارچوب

کاریابی برای

بیکاران نیروی

کار کارگر را عملا

و در بسیاری

موارد اجبارا، به

قیمت مساوی

صفر به بیگاری

وامیدارند.

ادامه صنعت بیکاری ...

طنز

عمامه ها در کساد!

ترکیب دو کلمه "آخوند" و "بیکار" خود بخود هر کس را به قلقلک میاندازد. درج خبر مربوط به بیکاری گسترده در میان آخوندها، خوش ذوقی را در میان خوانندگان رسانه های جمعی به حد اعلا رساند. در یک چشم بهم زدن هزاران یادداشت تفریحی منتشر شد، خلاصه یک سیزده بدر مجازی سر برآورد. بعنوان یک نشریه دفاع از حقوق بیکاران، حتی اگر این بیکار یک آخوند باشد، بجای شیطننت، تر جیح میدهم به سوالات مهم درباره زمینه ها، دلایل و برون رفت از مشکل، معطوف شویم. بخصوص اینکه این بیکاری یک روند است و بنظر میرسد تا اطلاع ثانوی و تا ظهور یک امام دیگر ادامه خواهد یافت. بیکاری آخوند را چگونه باید ترجمه کرد؟ یک دلیل ساده آن میتواند تولید مازاد بر نیاز آخوند باشد. به این ترتیب با روند جمعیت و کمبود زاد و ولد، باید بلافاصله به تولید انبوه از این موجودات پایان داده شود. از قبل هم معلوم بود که توزیع زورکی آخوندها به مدارس و کارخانه و اداره جات ظرفیت محدودی دارد. تازه حتی اگر قرار باشد در ادامه موفقیت آمیز اقتصاد مقاومتی "هر ایرانی یک آخوند داشته باشد" باز هم لازم است که سطح تولید آخوند بصورت کارشناسانه و نه بصورت هردنبیل، با نیازهای بازار تنظیم گردد.

دلیل دیگر این معضل میتواند در مشتری و بازاریابی باشد. آخوند نمیتواند از قوانین بازار مستثنی گردد. با حجم عظیم تولیدات رادیو و تلویزیونی و به یمن انواع قوانین اسلامی و انواع گشت ها (و در صورت لزوم دخالت واحدهای اسیدپاش) جای تردیدی بر اسلامی بودن جامعه نیست. اما مشکل آخوند بجای خود باقیست. باید مطلوبیت این کالا را افزایش داد. بنا به یک راه کلاسیک بازاریابی برای محصولات بنجل، میتوان آخوندها را در زندگی روزمره مردم ادغام کرد. مثلا همراهی یک آخوند و حمل بسته ها توسط ایشان در هنگام خرید هفتگی خانواده ها، فرصت خوبی برای هم صحبتی آخوند مربوطه و تلاش برای جلب سمپاتی شهروندان میتواند باشد. بکارگیری دانش استخاره آخوندها در قمارخانه ها مثال دیگر است، در مقابل عواقب وخیم بیکاری هیچ ایرادی ندارد آخوند مربوطه عجالتا از مقولات نهی از منکر، چگونگی خمس و نکات بگذرد. تذکر لازم است که جر زدن در قمارخانه از جمله برای آخوند (حتی بیکار و عزب) ممنوع است.

یک راه مهم و اساسی بازاریابی برای آخوندها استفاده از کودکان است. استفاده از عکس یک آخوند بر روی شیشه کوکاکولا البته مناسب است ولی ایدا کافی نیست. آخوندها بناحق و بدون هیچ دلیلی با مسایل بسیار جدی و ترسناک تداعی میشوند. آینده روشن برای این حرفه در گرو چهره شاداب و خاطره انگیز همگام با شادابی

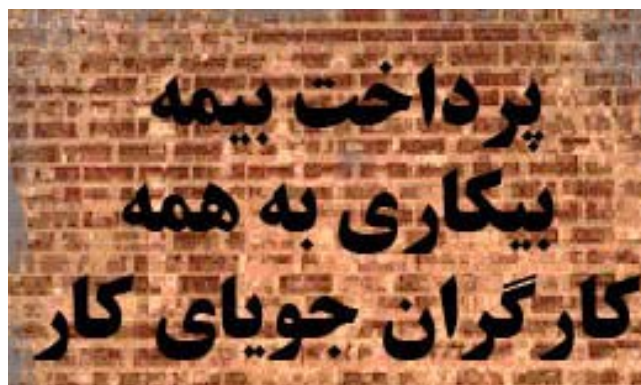
از شغل، همه هستی او زیر سوال میرود. از لحظه خروج از کارگزیی یک هیولا بجان او میافتد. این یک موقعیت سیاه است که خود کارگر نمیتواند در تغییر آن نقش موثری ایفا کند. با فروش آخرین خرت و پرت قابل استفاده، با قرض کردن از آخرین کسی که میشد به او رو انداخت، سراسیمگی به سرعت سایه میاندازد. در جایی که دولت و جامعه رسما از خود خلع مسئولیت کرده است، راه حل های فردی، آنهم برای کارگر که تنها تکیه گاه او نیروی کار و فروش آنست، به جایی نمیرسد. تنهایی کارگر و در مصاف جانکاه همزمان در چند جبهه برای تامین معاش و نیازهای یک خانواده، او را آسیب پذیر میسازد. امروز و نان سر سفره تبدیل به "هدف"، و دورنما به عنوان یک پدیده لوکس بکنار گذاشته میشود.

در غیاب یک اعتراض و حق طلبی کارگری، وضعیت امروز میتواند آخر خط نباشد. تا همین جا باید هر کارگری دریافته باشد که در غیاب سد مبارزه و دفاع طبقه کارگر، چیزی جز محرومیت مطلق، کپر نشینی و کار بردگی در انتظار این طبقه و فرزندان او نخواهد بود.

دست به کدام کلاه میشود گرفت؟

شکاف میان کارگران بیکار و شاغل همواره از مهمترین معضلات فعالین کارگری به حساب آمده است. کارگران شاغل برای حفظ کار محتاط و محافظه کار ظاهر شده اند. در وضعیت امروز و در حاصل تعرض بورژوازی مرزی میان اشتغال و بیکاری بچشم نمیخورد. قراردادهای موقت و کارهای پروژه ای بند ناف هر کارگر و با هر سابقه ای را بطور بلافاصله به بیکاری گره زده است. بیکاری نه یک کابوس، بلکه یک واقعیت روزمره و فوری کارگران، همه کارگران است. این زمینه بسیار مساعدی را برای به کرسی نشاندن خواست بیمه بیکاری فوری را فراهم آورده است.

کافی است هر کارگری از خود و رفقای پیرسد تا کی باید به امید یک سرمایه دار با انصاف زندگی و عمر و آمال خود را بر باد داد؟ تا کی میشود به امید یک سرمایه دار کاردان به نیازها و انتظارات کودکانمان جواب سر بالا داد؟ تا کی میشود به احزاب رنگارنگ دلبست؟ تا کی میشود به هر ساز دولت حامی سرمایه داران رقصید و دندان روی جگر گذاشت؟



کافی.

است هر

کارگری از

خود و رفقای

پیرسد تا کی

باید به امید

یک سرمایه

دار با انصاف

زندگی و عمر

و آمال خود

را بر باد داد؟

کارگران جز توهماشان. چیز دیگری ندارند که از دست بدهند!

ادامه طنز

عمامه ها در کساد!

و دنیای خیالبافی کودکانه است. آیا واقعا نشدنی است که در رقابت با والت دیسنی شخصیت خرس Puh را با ورژن یک آخوند تولید کرد؟ حاجی فیروز، با صورت سیاه و دایره زنگی، فکرش را هم نمیشود کرد. با شباهت کامل الیسه (و قطر معمول در شکم و باسن) آیا "نمیتوان آخوند نوئل شنل قرمزی" داشت؟ آخوند عمامه قیفی یا مشابه آن هم میتواند قابل فکر باشد.

به ما زیاد ربطی ندارد، صاحب نظران دلسوز اسلامی کم نیستند که معتقدند اگر آخوند میخواد پدیده ماندنی باشد باید رنگ ایرانی خودش را زیاد کند. حضرت عباسی آیا در تمام طول 2500 سال تاریخ یک نیمچه امیر و سرداری پیدا نمیشود مظلومانه نفله شده باشد؟ آیا واقعا سرنوشت سهراب را نمیشود جگرسوزش کرد و دو تا اشک ملت را برایش درآورد؟ اینهمه سفرنامه و مثنوی و شعر و نثر، آیا واقعا دو کلمه حرف حکیمانه کشکی تویش پیدا نمیشود با آن مردم را به صبوری حواله داد؟ از نظر فرهنگی و تاریخی و فلسفی هر خاکی بر سرشان می ریزند و دنبال هر کس و ناکسی میافتند، اما از نظر اقتصادی راه در رو نیست. بالاخره ریش آخوندها لای درب مقتضیات کسب و کار بازار ایران گیر کرده است.

مساله مهم در بیکار بودن آخوندها است. آخوند بیکار، حتی اگر یک نفر باشد، به چه معناست؟ آیا مردم ایران، موضوع کار آخوند مزبور، همه به راه راست هدایت شده اند؟ همه باندازه کافی نماز و روزه و سینه زنی را به جا آورده اند؟ یا شاید بر عکس، به رستگاری این ملت امیدوی نداشته است. در این صورت با توجه به تخصص اصلی این قشر، میتوان از آنها بجای چراغهای راهنمایی در چهار راهها بهره برد تا شاید اتوموبیلها به راه راست هدایت شوند و ترافیک شهرهای بزرگ رستگار گردد.

به این لیست میشود همچنان اضافه کرد. بنظر میرسد چشم انداز این حرفه زیاد هم بد نباشد. با کمی چکش کاری در استیل لباس میتوان از سوابق و تحصیلات آخوندی در بسیاری عرصه ها بهره برد. مثلا با یک کت و شلوار و یک کراوات و یادگیری چند کلمه انگلیسی میتوان وزیر دارایی شد. میتوان نامزد بسیار مناسبی در علوم اجتماعی از آب درآمد. مدیریت صنایع را بعهده گرفت. چند خروار "آخوند" کراواتی در صحنه سیاسی ایران و جهان، داشته و داریم که هنر مشترکشان در سر دواندن مردم زحمتکش به یک فردای پوچ و ریاکارانه است. قدر همه این "آخوندها" را سرمایه دار آن جامعه خوب میشناسد. یک خروار از این آخوندها با عینک آفتابی در تحریریه روزنامه ها در توجیه دنیای نابرابر مزخرف مینویسند و همان داستان امامان را باز نویسی کرده و به خورد افکار عمومی میدهند.

اما آیا واقعا بحث بر سر آخوند بیکار در ایران موضوعیت دارد؟ اینجا کور خوانده اید. دلتان

کارگران دل پر از خونی از دولت و حکومت دارند، از جمله بدلیل فریب کاری و سردواندن. اما با همه دشمنی ها انصاف حکم میکند در مباحث و کشمکشهای حاشیه توافقات لوزان مدال راستگویی را به گردن دولت انداخت. بر عکس دلفک بازیهای مقایسه این مذاکرات و معاهده ترکمنچای، قرارداد لوزان نه حاصل مذاکرات خوب یا بد، بلکه بدوا حاصل سالها تلاش هدفمند سیاسی - دیپلماتیک بود. تمام جوهره توافق لوزان در خصلت اقتصادی آن نهفته است. توافقنامه لوزان بر سر ترغیب و اقناع سرمایه جهانی برای ورود به سیطره تولید در ایران استوار میشد. برنده بودن در لوزان به تضمین سودآوری سرمایه های خارجی گره خورده بود، سودی که با نیروی کار ارزان میلیونها کارگر میتوانست برآورده شود. این هدف برآورده شده است.

دو سند، یکی با عنوان "رفع موانع تولید رقابت پذیر" و دومی با عنوان "مشاغل عمومی - حمایتی" مستقیما و سطر به سطر درباره طبقه کارگر و چشم اندازها پس از توافق هسته ای در دستور کار دولت قرار گرفته است. جوهره هر دو سند در یک پیام خلاصه میشود: انتظار افزایش اشتغال و بهبود شرایط کار کارگران مطلقا ممنوع! بیش از دو دهه تاوان دشمنی دولت با امریکا را طبقه کارگر با تحمیل وحشیانه ترین شرایط کاری پرداخته است. در طی این دو دهه کارگر به خاک سیاه نشسته است و طبقه حاکمه گردن کلفت کرده است. بسیار طبیعی است که کارگر در آن جامعه، از خود بپرسد در ادامه، تکلیف زندگی او چه خواهد بود.

گفته میشود آزادی انتقاد در فضای سیاسی ایران هیچ وقت به این اندازه نبوده است. تا آنجا که به اختلاف میان بالایی ها مربوط باشد، این کاملا درست است. افسار "انتقاد" از مقدس ترین ارکان نظام شان را باز گذاشته اند، تا بتوانند با کارگر جامعه با صریح ترین زبان ممکن حرف آخر را زده باشند. کارگر در آن جامعه میتواند دنبال جنگ "فکت شیت" بیافتد. میتواند در شل و سفت تیم مذاکره در دفاع از منافع قدرتمند نظام اسلامی صاحب نظر باشد، اما در این رهگذر، کارگر اجازه ندارد با انتظار ایجاد شغل و یا افزایش دستمزد و رفاهیات سر بر بالین بگذارد.

توافقنامه اتمی از بالای سر طبقه کارگر ایران و بدون حضور نمایندگان مستقیم این طبقه امضاء شد. محور اصلی توافقنامه تعداد سانتریفوژها نبود، موفقیت و آینده این توافقنامه را قرار است سرمایه های خارجی و آزاد گذاشتن مبادلات تجاری بر اساس تولیدات کار ارزان کارگر ایرانی رقم بزنند. حاصل این توافقنامه را قبلا کارگران در مناطق آزاد تجاری و قوانین ویژه کار در این مناطق تجربه کرده اند.

تا آنجا که به طبقه کارگر مربوط باشد مسایل و کشمکشهای اساسی بقوت خود باقیست. مبارزه بر سر بیکاری و دستمزدها بعنوان محورهای اصلی دسترسی به یک زندگی قابل قبولتر بر دوش خود کارگران سنگینی خواهد کرد. سند های "رفع موانع تولید رقابت پذیر" و "لایحه مشاغل عمومی - حمایتی" بطرز درخشانی عرصه های اصلی مبارزات کارگری را بدست میدهد. مرور فشرده ای بر دو سند در ادامه نوشته آمده است. برای یک فعال کارگری لحن آمرانه این قوانین و بیش از آن، منت مشاغلی که ایجاد نخواهد شد، خنده آور است.

دولت و مجلس بهتر است تخت و تبق خود را جمع کنند. توقع زندگی بهتر

مبارزه بر سر

بیکاری و

دستمزدها

بعنوان

معموره های اصلی

دسترسی به یک

زندگی قابل

قبولتر بر دوش

فرد کارگران

سنگینی خواهد

کرد.

ادامه کارگران جز توهماتشان ...

ادامه طنز

عمامه ها در کساد!

برای آخوند بیکار در ایران نسوزد. این جماعت نه بیکار میمانند، نه خفت بیکاری مثل کارگر را از سر میگذرانند و نه از نان و نوا میافتند. خیلی ساده با حفظ مواضع سوراخ دعا را عوض میکنند. عباى سفید به تن کرده و یکشنبه دمکرات میشوند. بدون هیچ مقدمه بسته به مزاج، جمهوری خواه و اصلاح طب میشوند.

راضی به زحمت زیادی نیست، کافی است از ملاحظات جزئی که در باب بند ج در پیش درآمد توافقنامه هسته ایی بواسیرشان عود کند. اگر مایل باشند میتوانند ولتر اسلامی شوند. اگر خواهان افزایش برابری اسلامی حقوق زن باندازه یک دهم درصد و در یک شیب 18 ساله باشند دیگر محشر است. اگر ترکیبی از ایران و اسلام را با زنجفیل خوب قرقره نمایند، شانس جایزه نوبل هم موجود است.

آخوندها اولین و تنها اسلامیونی نیستند که فضای سیاسی ایران را گلاب باران نموده اند. مساله مهم در این وسط حق الزحمه و جیره اینهاست. اینرا دولت عزیز همیشه از خزانه و در حقیقت از جیب مردم با سخاوتمندی زیاد پرداخته است. ابا جای نگرانی نیست. وظیفه جمیع آخوندها در اینستکه زندگی فعلی مردم را تباه و آینده بهتر را از آنها بدزدند. در جامعه ایران بعضی چیزها مثل آفتابه مسی، حتی در دل مدرنترین شرایط زندگی، کنار گذاشته نمیشود، برایش مورد استفاده پیدا میکنند!

را کسی نمیتواند در کارگران خفه کند. قانون و خط و نشان کشیدن هم به ته دیگ خورده است. با دهن کجی به ممنوعیت های قانون کار، سالهاست که این مشق را هم کارگران نوشته اند. در کشمکشهای پیش رو، کارگران جز توهماتشان، چیز دیگری ندارند که از دست بدهند. باید جای توهمات را با آگاهی طبقاتی، باور به نیروی خود و سازمانیابی پر کرد. باید مبارزات کارگری را بجای محوطه جلوی ساختمان مجلس به کارخانه ها و محلات کارگری برد.

عربده های مستانه بورژوازی در دو لایحه!

اشتغال بلند و میان مدت: لایحه رفع موانع تولید رقابت پذیر

این لایحه که از طرف نمایندگان مجلس "رفع موانع واردات .." هم خوانده شده است، مجموعه سخاوتمندانه ای از امتیازات و تخفیفهای مالی و مالیاتی را شامل میگردد. هدف دولت جذب 3 میلیارد دلار سرمایه خارجی است. تنها موضوع جنجال آمیز طرح تغییر و اصلاح قانون کار در جهت دلجویی از سرمایه بوده است. این تنها فصلی است که به کارگران و امکان شرایط کار آنها مربوط است. طرح اصلاحیه مجلس در قانون کار تعرض آشکار دیگری به اشتغال کارگران خوانده شده است. مفاد اصلی این اصلاحیه بدین ترتیب است:

اولا، کارفرما قانونا از حق انعقاد قراردادهای شفاهی 29 روزه با کارگر برخوردار میگردد. کارفرما در اخراج کارگر در چهارچوب این قراردادها کاملا آزاد است. قراردادهای بالای 30 روز باید کتبی باشد. شرایط اخراج کارگر بر اساس توافق طرفین تعیین میشود.

ثانیا، در صورت تمایل برای تغییر ساختار تولید، کارفرما میتواند بلافاصله تمام و یا هر بخش از کارگران خود را اخراج نماید. این کارگران بمدت یکسال در اختیار اداره کار قرار خواهند گرفت.

اشتغال کوتاه مدت: لایحه دو فوریتی مشاغل عمومی - حمایتی

اگر لایحه رفع موانع تولید در طولانی و میان مدت سیاستهای دولت در زمینه اشتغال را شکل میدهند، لایحه مشاغل عمومی قرار است طرح کوتاه مدت آن باشد. در مقدمات توجیهی لایحه آمده است:

اقتصاد ایران پس از تحریم به احتمال بسیار زیاد دچار رشد بدون اشتغال خواهد شد و به همین علت باید طرح مشاغل عمومی و حمایتی را به اجرا درآورد. ... علت شوکهای واقعی بر اقتصاد ایران بهروری در بخشهای تولیدی کاهش یافته است و در صورت رشد اقتصادی و خروج از رکود اقتصاد ایران احتمالا با پدیده رشد بدون اشتغال روبهرو می شود... دولت ایران نیز می تواند با اجرای مشاغل عمومی و تضمین اشتغال بجای پرداخت یارانه های نقدی سطح رضایت و محبوبیت اجتماعی خود را افزایش دهد و از تداوم وضعیت مخرب موجود جلوگیری کند."

مساله مهم و محوری در این لایحه در حقیقت تداوم بیکاری است. تبدیل "یارانه" به "کارانه" سلاح دست دولت خواهد شد که تعداد



باید جای
توهمات را با
آگاهی طبقاتی،
باور به نیروی
فرد و
سازمانیابی پر
کرد. باید
مبارزات کارگری
را بجای محوطه
جلوی ساختمان
مجلس به
کارخانه ها و
محلات کارگری
برد.

از سایت اینترنتی علیه بیکاری دیدن کنید. نقطه نظراتتان را برای ما بفرستید!

www.a-bikari.com

ادامه کارگران جز توهماتشان ...

(مطابق پیش بینی) یک میلیون نفر را به بازار کار بکشاند. مسئولان وزارت کار در گستاخی به سیم آخر زده اند:

"ماده: به منظور تحقق اهداف زیر طرح مشاغل عمومی - حمایتی به اجرا در می آید:

ایجاد اشتغال برای گروه های کم درآمد

ارتقای سطح مهارت جوانان و آماده سازی آنها برای ورود به بازار کار

جلوگیری از پیامدهای بیکاری

مقابله با آسیب های اجتماعی از طریق ارائه خدمات آموزشی

حفظ و ارتقای کیفیت محیط زیست

تکمیل زیرساخت ها با استفاده از طرح های کاربر

گسترش بازار خدمات اجتماعی و روان سازی خدمات اداری"

ملاحظه میفرمائید این دولت در صدد رفع مشکل بیکاری نیست.

برعکس، در حال سازمان دادن بیکاری است. دغدغه دولت نه

رفع پیامدهای ویرانگر بیکاری، بلکه بهترین بهره برداری از

ضعیفترین بخشهای جمعیت بیکار است. به این ترتیب یارانه ها

و سبدهای کالایی نیز برای گروههای کم درآمد و جوانان به

گرو گرفته خواهد شد. این نیروی کاری است که در تکمیل زیر

ساختها با استفاده از طرحهای کاربر مورد بهره برداری قرار

خواهند گرفت. "ارتقا سطح مهارت برای ورود به بازار کار"

اسم رمز کشیدن بیگاری از جوینده بی پناه کار است و بس.

ادعای مقابله با پیامدهای بیکاری را از طرف این لاشخورها

ندیده بگیرید. با بند مربوط به "تکمیل زیر ساختها از طریق

طرحهای کاربر" و "ارتقا محیط زیست" دیگر بی شرافتی به

اوج میرسد. چون نیروی کار زیادی در اختیار است آیا میتوان

به خود اجازه داد امور زیر ساختی، مثل زیر ساخت جاده ها یا

تخلیه دریاچه های از دست رفته و تجمع زباله های بیرون

شهری را با نیروی انسانی، و با صرفه جویی در مخارج

تکنیکی و ماشین آلات، صورت داد؟! میشود پرسید بجز سیم

خاردار، فرق این دولت و وزارت کارش با هیتلر و

اردوگاههای کار اجباری آن چیست؟ اگر احيانا خواننده سطور

در مقایسه با اردوگاههای اجباری کار ما را به اغراق بی جهت

متهم کرده باشد، توجه ایشان را به مطالعه بندهای مربوط به

دستمزد و شرایط کاری کارگران در این طرح جلب میکنیم:

هر یک از دستگاه های اجرایی و نهادهای عمومی که می توانند طرح هایی را به اجرا درآورند که 70 درصد هزینه اجرای آن به نیروی انسانی پرداخت شود و بودجه اختصاص یافته به هر فرد حداکثر 20 درصد بالاتر از حداقل دستمزد باشد پیشنهاد خود را به دبیرخانه شورای عالی اشتغال ارسال و پس از تایید شورای عالی اشتغال می تواند از مزایای این قانون بهره مند شوند.

ماده: مشاغل کاربر ملزم به رعایت حداقل دستمزد و سایر قوانین و مقررات روابط کار نیستند.

یک طرح کار با هفتاد درصد مبتنی بر هزینه نیروی کارگر، با

محاسبه پرداختی کارگر حداکثر بیست درصد بالای حداقل دستمزد؛ نمیتواند به چیزی بیشتر از کار با ابزارهای ابتدایی منتهی شود. با این محاسبه حتی نمیتوان با همه نیروی این کارگر بخت برگشته با گاوآهن زمین را شخم زد. توجهتان را جلب میکنم که رقم مربوطه تنها حداکثر دستمزد کارگر را تشکیل میدهد. بیاپید این کلمات را بر سر هر گذر حک کنیم: "با مراجعه به و تایید شورای عالی اشتغال از مزایای قانونی کار کارگری بهره ببرید که ملزم به رعایت حداقل دستمزد و سایر قوانین و مقررات روابط کار نیستند."

در موزه وحوش تاریخ انسانی باید جای برجسته ای را به بورژوازی ایران اختصاص داد. یکی از دیگری بدتر هستند. احمدنژاد با طرح شاگرد-استادی، مشابه طرح را برای کودکان و نوجوانان به اجرا درآورد، روحانی همان خواب را برای مابقی طبقه دیده است. اما عجلتا اول کشمکشها بعد از ماجرای هسته ای است. حرف آخر را باید از کارگران شنید.

متن لایحه رفع موانع تولید ... <http://rc.majlis.ir/fa/>

legal_draft/state/899304

متن اصلاحیه قانون کار <http://www.isna.ir/fa/>

news/93110502195/-

متن لایحه دو فوریتی مشاغل عمومی - حمایتی

[http://www.farsnews.com/newstext.php?](http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13940129000589)

[nn=13940129000589](http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13940129000589)

نشریه علیه بیکاری

هر دو هفته یکبار منتشر میشود

مدیر مسئول: سیوان رضایی

سر دبیر: مصطفی اسدپور

تماس: آدرس ایمیل

info@a-bikari.com

مقالات این شماره توسط مصطفی اسدپور نوشته شده است. استفاده از مطالب با ذکر منبع آزاد است.

در موزه

و موش تاریخ

انسانی باید

جای برجسته

ای را به

بورژوازی

ایران

اختصاص داد.